

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایاتی که در باب لاضرر و لاضرار است و به این عبارت آمده، همانطوری که عرض کردم به نظر رسید که در هر قضیه‌ای جدا جدا بحث شود و در آخر الامر اینها با هم مقایسه بشود به عکس آنچه که در باب محاضرات نوشتند که خود این قاعده را آمدند و قضایای متعددی ذکر کردند و بعد روایات دیگر را، این به نظر می‌رسد که ما اگر از هر قضیه‌ای فارغ بشویم بهتر است تا اینکه یک مرتبه تمام آنها مخلوط با هم بحث بشود، آن وقت نتیجه‌اش را با هم مقایسه می‌کنیم.

در قضیه سمره بن جندب آنچه که از طریق شیعه از امام باقر علیه السلام بیان شده، به دو طریق

است. یکی از طریق عبدالله بن بکیر است.

عبدالله بن بکیر فطحی مذهب است و بعد از امام صادق علیه السلام قائل به امامت عبدالله افطح شد و لکن روایاتش مورد قبول است و از این نقطه نظر فرد ثقه‌ای است.

و طریق به عبدالله بن بکیر، دو طریق است، یکی طریق صدوق است که طریق صدوق به عبدالله بن بکیر، پدرش است، عن عبدالله به جعفر حمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی الفضال، عن عبدالله بن بکیر، این طریق صدوق است، همیشه به عبدالله بن بکیر، که ایشان در مشیخه‌اش این مطلب را ذکر کرده و تمام اینها افراد موثقی هستند و هیچ قابل خدشه نیستند.

این روایتی را که صدوق نقل می‌کند این روایتی است که در آن دارد که: لا ضرر و لا ضرار، چیز دیگری ندارد، انک رجل مضار ندارد و لا ضرر و لا ضرار علی مؤمن، این قید علی مؤمن را هم ندارد، همین، لا ضرر و لا ضرار، این یک طریق است که این روایت سنداً صحیح و معتبر است و قابل خدشه نیست، پس این یک روایت صحیح با جمله لا ضرر و لا ضرار ما در اینجا داریم.

طریق دوم به عبدالله بن بکیر، روایت کافی است که عن عدة من اصحابناست، عن احمد بن محمد بن خالد برقی عن ابيه عن عبدالله بن بکیر عن زرارہ، این روایت هم قطعاً روایت صحیح السندی است به جهت آنکه کافی از عده‌ای نقل می‌کند از اصحاب ودأب کافی بر این بوده که روایتی که به نظرش صحیح می‌آید و یک راوی واحدی متفرد به این روایت نیست، او را به عنوان عدة من اصحابنا نقل می‌کند، بعد سند می‌رسد به احمد بن محمد بن خالد برقی بعد پدرش، و عبدالله بن بکیر، دیگر حالا مسأله‌ای که راجع به پدرش هست که می‌گویند از ضعف نقل می‌کرد در اینجا وارد نمی‌شود چون در اینجا از عبدالله بن بکیر نقل می‌کند لذا این روایت هم صحیح السند است و معمول بها هست و در اینجا هم لا ضرر و لا ضرار است هیچ اضافه دیگری ندارد، بعد مرحوم شیخ در تهذیب می‌آید همین روایت کافی را نقل می‌کند با ابتدای به احمد بن محمد بن خالد، عن عدة من اصحابنا را دیگر نقل نمی‌کند، حالا یا مرحوم شیخ خودش کتاب او را ملاحظه کرده که از احمد بن محمد بن خالد نقل می‌کند یا از کافی آورده مُنتها عدة من اصحابنا را حذف کرده،

این دیگر در این صورت فرقی نمی‌کند، چون به عینیه همان روایتی که در کافی هست، همان را در تهذیب نقل می‌کند، حتی یک کلمه زیاد و کم ندارد و این معلوم می‌شود یکی است دیگر و چون شیخ متأخر از کلینی بوده، پس قطعاً آمده از کلینی نقل کرده، منتهی دأب شیخ بر این بوده که عده من اصحابنا را حذف می‌کند.

در اینجا یک مسأله می‌ماند و آن اینکه در روایت کافی این است که فأبی أن یبیع فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لک بها عذق یمدّ لک فی الجنة، تو اگر این نخل را، عذق را بدهی، ببخشی، من یک عذق دیگری، یک نخل دیگری در بهشت برایت چیز می‌کنم که شاخه‌هایش کشیده باشد، ولی در روایت تهذیب این است، به جای یمدّ لک فی الجنة، مُذَلَّل لک فی الجنة دارد و اگر ما نگاه بکنیم می‌بینیم که آن ناسخی که آمده این را نسخه برداری کرده یمدّ لک را با مذلل اشتباه گرفته، هر دوی آن یکی است، چون اگر ما از نظر کتابت دقت کنیم، می‌بینیم اگر، ی، را ما برداریم این مد می‌شود مذ یعنی مثل مذلل، آن وقت آن لام با کاف را هم جوری نوشتند که مذلل،

خوانده شده، آن مدّ است، آن هم مذ، آن یمدّ لک را  
مذلل، نوشته. و ما خیلی داریم مواردی را که آن  
ناسخ، روایتی را که می خواهد نقل بکند از باب تشابه  
در حروف اشتباه می کند، نه اینکه روایت دو تاست،  
روایت واحد است، ولی آن ناسخ، فرض کنید که من  
باب مثال می آید امثال این مورد اشتباه می کند که این  
یکی از آن موارد است که یمدّ لک با مذلل تقریباً آن  
لام را اگر کمی بکشی لک می شود یا اگر آن کاف را  
یک خورده گردش بکنید لام می شود و اینها آمدند  
اشتباه کردند، پس بنابر این روایت با روایت کافی  
یکی است. و بنابر این این روایت، روایت دیگری  
نیست که یک طریقی از شیخ داشته باشد به عبدالله  
بن بکیر، بنابر این شیخ طریق مستقلی غیر از روایت  
کافی ندارد به این عبدالله بن بکیر. طریق روایت  
همین طریق کافی است و این طریق کافی یعنی عدة  
من اصحابناست که از طریق برقی می رسد به عبدالله  
بن بکیر، این هم دو روایت که باز در این دو روایت  
همه برمی گردند به عبدالله بن بکیر. باز در این سند  
هیچ شکی نیست. این روایت، صحیح السند است،

هم احمد بن محمد بن خالد خیلی مرد خوبی بوده، پدرش هم آدم خوبی بوده، منتهی ضعف پدرش این بوده که از ضعاف نقل می کرده نه اینکه خودش آدم بدی باشد، نه خودش هم آدم ثقه‌ای است ضعفش فقط همین بوده ولی خب در اینجا هم عبدالله بن بکیر شخص موثقی است، گرچه فطحی است ولی موثق است.

این هم می شود روایت دوّم. در این دو تا چون عبدالله بن بکیر، راوی است در اینجا لاضرر و لاضرار تنها آمده، حالا یا عبدالله بن بکیر همانطور که عرض کردم در مجلس واحد این روایت را مطرح کرده و یکی محمد بن خالد شنیده و دیگری حسن بن علی فضال شنیده، یعنی هر دو در مجلس بودند و هر دو به لاضرر و لاضرار آمدند نقل کردند و این تأیید می کند، عبدالله بن بکیر، این لاضرر و لاضرار تنهایی، این خودش یک قدری محکم می شود وضعش، این هم یک روایت.

می ماند یک روایت دیگر که آن روایت را کلینی نقل می کند با یک سند دیگر از علی بن محمد بن بندار، احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش عن بعض

اصحابنا عن عبدالله بن مسكان، عن زراره كه اين روايت يك قدرى مفصل تر است و شرحش بيشتر است و مى رسد به اينجا كه پيغمبر مى فرمايد، انك رجلٌ مضارٌ ولا ضررٌ ولا ضرارٌ على مؤمن، اين اضافه دارد، انك رجلٌ مضارٌ را و يك على مؤمن هم بر لا ضرر و لا ضرار اضافه دارد.

نكته اى كه در اين جا به نظر مى رسد يكي على بن محمد بن بندار است كه تضعيف شده ولى بعضى ها توثيق كردند اين على بن محمد بندار را همچون وحيد بهبهانى، ايشان را نجاشى قائل است به اينكه اين فرد ثقه اى بوده و على بن محمد بندار، على بن محمد بن ابى القاسم بود اين البندار لقب ابى القاسم بوده نه لقب على بن محمد بوده پس بنا بر اين مورد وثاقت نجاشى هست و از اين نقطه نظر وثوق است. ولى در اينجا محمد بن خالد برقى نقل مى كند از يك فرد غير مذكور، يعنى سند بعد از پدر برقى، سند مرسل مى شود، او از عبدالله بن مسكان نقل مى كند لذا اين روايت ما در اينجا روايت مرسل مى شود.

ولی یک مطلبی هست در اینجا و آن مطلب این است\_ البته خب این مطلب را در جایی تذکر ندادند\_ وقتی که محمد بن خالد برقی ایشان نقل می کند در آن سند قبل، از عبدالله بن بکیر، پس معلوم می شود همین محمد بن خالد برقی که از بعضی از اصحاب هم نقل می کند، آن بعضی از اصحاب هم همانهایی بودند که خودشان از ابن بکیر شنیدند یعنی هم محمد بن خالد از عبدالله بن بکیر نقل می کند بلا واسطه و هم اینکه او از یکی از اصحابی نقل می کند که از او شنیده، می گوید من از او هم شنیدم که او هم نقل کرده. این دلیل می شود بر اینکه محمد بن خالد دارد می گوید که این قضیه از دو نفر، از امام نقل شده، آن خودش از عبدالله بن بکیر بلا واسطه نقل می کند، بعد از عبدالله بن مسکان به واسطه نقل می کند و این دلیل بر این است که این می خواهد بگوید که من غیر از اینکه خودم از عبدالله بن بکیر شنیدم از عبدالله بن مسکان هم به یک واسطه شنیدم.

در هر صورت این خبر با وجود ارسالی که در اینجا هست که البته طبق قاعده نمی بایست این را ما

بپذیریم ولی این قرینه می‌شود بر اینکه به این خبر هم می‌شود به ضمیمه اخبار صحاح دیگر اعتماد کرد، یعنی نمی‌تواند در مقام معارضه با خبرهای صحیح در بیفتد ولی تأیید برای خبر صحیح می‌تواند باشد.

و یک مطلبی در اینجا هست، مطلب مبنایی است و این مطلب را در نظر داشته باشیم در اینکه همان قضیه‌ای که ما در باب وثاقت قول عامه در صورت خبر صحیح گفتیم در اینجا هم می‌آید، اگر یک خبری صحیحاً ثابت شد که این از امام بوده یعنی ما متعبد به قبولش بودیم اگر یک خبر مرسلی غیر از این طریق بیاید این خبر صحیح دلیل می‌شود که این خبر مرسل هم قابل اعتبار است چون قبلاً ما با این خبر صحیح جای پایمان را محکم کردیم، دیگر معنا ندارد یک شخص ضعیفی بیاید از خودش جعل کند.

آن قدری که ما در راوی می‌خواهیم این است که داعی برای کذب نداشته باشد یعنی اگر یک راوی شارب خمری هم بود ولی ما بدانیم صادق است ما خبر این را می‌پذیریم البته اگر احراز کنیم، حالا ما

اگر در روایت آمدیم این خبر صحیح را به آن ملتزم شدیم آن هم به دو طریق، یکی طریق برقی، یکی هم طریق صدوق که حسن بن علی فضال باشد وقتی ما پذیرفتیم پس بنابر این این خبر، خبر موثوق بها می شود و حجت، حجت که شد اخباری اگر در اینجا به نحو ارسال وجود داشته باشد، آن اخبار تأیید می شوند و این مطلب به درد می خورد برای اینکه ما بعداً بیاییم ببینیم این خبر، متواتر است یا مستفیض است یا داخل در اخبار آحاد است، این به درد آنجا می خورد لذا بنابر این به همان مقدار که این خبر مرسل محلی از اعتبار دارد و می تواند قرینه باشد به همین مقدار ما می توانیم روی آن توجه کنیم.

تا اینجا، این سه تا طریق، طریقی بود که در آن قاعده لاضرر و لاضرار است.

بعد یک روایتی هم در فقیه نقل می کند که آن روایت در فقیه در جلد ۳ ص ۵۹ باب حکم الحریم است، در آنجا یک روایتی را نقل می کند، عن ابیه عن محمد بن موسی بن متوکل که محمد بن موسی بن متوکل از مشایخ پدر صدوق بوده و بسیار مرد ثقه ای بوده از مشایخ مباشر هم بوده نه اینکه بالواسطه و

خیلی هم...، گرچه بعضی ها هم آمدند و ادعای یک چیزی کردند ولی خب خالی از وجه است، مرد بزرگی بوده، ثقه بوده، عن علی بن حسین سعد آبادی که ایشان هم همینطور، عن احمد بن محمد بن خالد برقی، عن ابیه عن حسن بن زیاد صیقل عن ابی عبیده حذاء.

مطلبی که در اینجاست فقط در حسن بن زیاد صیقل است که این یک شخصی است که توثیق نشده و این یک روایت است. ولی ابی عبیده حذاء، شخص موثقی است. قال انک رجلٌ مضار، در این روایت لاضرر و لاضرار نداریم، فقط آن تکه اول را داریم انک رجلٌ مضار است، روی الحسن الصیقل عن ابی عبیده الحذاء قال ابوجعفر علیه السلام کان... تا می آید اینکه ثمّ قال رسول الله صلی الله یسرک ان یكونَ لک عذق فی الجنة بنخلة، قال لا، قال لک ما اراک یا سمره الا مضاراً، اذهب یا فلان فضرِب بها وجهه ما اراک یا سمره الا مضاراً، از ضمیمه این مضار به ضمیمه آن مرسله برقی که در آن هم مضار بود و در این طریق که ربطی به آن

ندارد، در آن هم مضار بود چون این طریق، طریق ابو عبیده حذّاء است آن طریق، طریق عبدالله بن مسکان است، از انضمام این دو تأیید می‌شود بر این که انک رجل مضار یا ما اراک یا سمره الا مضاراً، این هم در روایت بوده چون این مضار در هر دو طریق آمده و این هم اشکالی ندارد بر اینکه حذف بشود، انشاء الله در بحث تعارض بین زیاده و نقیصه در آنجا می‌آییم مسأله مطرح می‌کنیم که دأب روات، آنچه که داعی بر آن داشتند، این است که معنای روایت را بیان کنند به نحوی که خللی در آن معنا پیدا نشود، اما اینکه تحفظ بر الفاظ روایت داشته باشند یک همچنین چیزی در دأب آنها نبوده، بنابر این با وجود انک رجل مضار هم مطلب ثابت می‌شود، پیغمبر فرمودند ما اراک یا سمره الا مضاراً اذهب یا انصاری فاقطع نخلة.

در آنهایی که آمدند گفتند لاضرر و لا ضرار، در آن مرسل همه‌اش را آمده گفته انک رجل مضار و لاضرر و لا ضرار علی مؤمن، آن همه‌اش را آمده گفته. آن کسی که آمده لاضرر و لا ضرار گفته، این مقدارش را گفته.

به هر صورت چه بگوید انک رجل مضار، تفریع قلع نخله بر این بار می شود و چه بگوییم لا ضرر و لا ضرار، باز تفریع قلع نخله بر این بار می شود. منتهی چون راویها از نقطه نظر ثبت و ضبط در یک مقام نبودند، بعضی ها فقط می خواستند معنا را بیان کنند، بعضی ها تحفظ بر خصوص آن الفاظ داشتند، از این نقطه نظر لزومی ندیدند در این که بخواهند تمام الفاظ را بیان بکنند، آن مقداری که روایت بخواهد معنایش را برساند آن بوده، پس بنابر این هم انک رجل مضار ثابت می شود که بوده به ضمیمه آن مرسله که در آن هم انک رجل مضار است حالا یا سمره ما اراک الا مضاراً است، در آنجا انک رجل مضار است، هم آن ثابت می شود و هم لا ضرر و لا ضرار ثابت می شود، می ماند علی مومن که حالا بحث آن، بعداً می آید.

من حیث المجموع، ما تا اینجا از سند قضیه سمره فارغ شدیم، بطور مسلم دو طریق برای صحت در خود قضیه، ما حالا کاری به لا ضرر نداریم، خود قضیه سمره از نقطه نظر کتب خاصه، دو سند صحیح

معتبر دارد، یکی سند، سند کافی و تهذیب است که از طریق احمد بن محمد بن خالد برقی به عبدالله بن بکیر می‌رسد، سند دوم سند صدوق است که از طریق پدرش از عبدالله بن جعفر حمیری و از حسن بن علی فضال به عبدالله بن بکیر می‌رسد و کفی باثبات هذه القاعدة که این قاعده لا ضرر و لا ضرار حداقل از نقطه نظر سندی دیگر جای برای خدشه برایش باقی نمی‌ماند، این بحث راجع به خود قضیه سمره و اثبات این قاعده بود به دو طریق، حالا تا اینکه انشاء الله بعد ببینیم آیا از کتب عامه هم شاهی دارد یا ندارد و در صورت زیاده و نقیصه، اصل محکم در اینجا چه خواهد بود.

اللهم صل على محمد و آل محمد